جعفری باش ار خدا خواهی
ورنه در هر طریق گمراهی

ترجیح بند منتخب

از دیوان ناجی

شماره کتابخانه ملی ۱۸۹۹
۵۲/۱۲/۲۷

اسکن شد

هـو

بسم الله الرحمن الرحیم

جعفری باش ار خدا خواهـی
ور نه در هر طریق گمراهـی

مصرع فوقرا لعل شهباز قلندر که یکی از پیران سلسله جلیله خاکسار میباشد در هفتصد سال قبل سروده که مرقد شریفش در سیوند شریف پاکستان میباشد و هر ساله عرفا برای کسب فیض بدانجا روی میآورند.

لذا حسب الامر پیر روشن ضمیر خیرالحاج میرطاهـر علیشاه موسوی این سعادت نصیب حقیر گشت که بتعداد دوازده نورپاك یعنی ائمه هدی علیه السلام این ترجیعات راسروده وتقدیم به ارادتمـندان مولای متقیان علی بن ابیطالب اسدالله غالب و یگانه فـردی کـه همه دنیای علم و دانش قطره‌ای از دریای بیکران اوست بنمایم امید است قبول درگاه وی افتد.

فقیر خاکسار عارف علی
متخلص به ناجی

بند یکم

دوش رفتم به محفلی دلشاد — جمع بودند در آن مرید و مراد
محفلی بود پر ز شوق و شعف — جملگی از قیود تن آزاد
دیده آمد بگردش از هر سوی — تا که بر آن جمال دیده گشا
بود یك مقبلی در آن مجلس — ز اولیـا بود یا که از اوتاد
تهنیت گفتم و نشستم مـن — دولبش چون صدف ز هم بگشاد
در جـواب درود مـن گفتا — صد درود خـدا بـجانت باد
گفت چون آمدی در این مجلس — چه کس اینجا ترا نشانی داد؟
محفل عشق و جای رندانست — بیخود هر کس در این قدم ننهاد
نیست اینجا مقام اهل خودی — هر چه داری بباید اینجا داد
این جماعت که جمله می بینی — هر یکی آن دگر کند ارشاد
ناگه آمد بگوش نغمهٔ خوش — میسرود این نوا یکی استاد

جعفری باش ار خـدا خواهی
ور نه در هر طـریقِ گمراهـی

بند دوم

باز رو کرد سوی من مقبل　　گفت کای رهسپار عـالم دل
این ره مردمان فرزانه است　　این طریق است بس بود مشکل
باید اول ز خویشتن گذری　　تا نگردی ز حق دمی غافل
گوش دل را اگر نمائی باز　　سخنی گویمت شوی کامـل
از دل و جان بکن شکیبائی　　تا که گردد مراد تو حاصل
طالب قرب دوست هر کس نیست　　این سخن راشنو تو ای عاقل
نروی بی رفیق سوی طریـق　　نکنی عمر خـود دمی باطل
بشنو حـرف پیـر دانـا را　　تیشه بر ریشه میزند جاهل
نکنی غیر حق بکس تو نیاز　　شرك بـاشد بـدیـدهٔ مقبل
جز خدا یار و چاره‌سازی نیست　　ای که هستی تو بر خدا قائل
این بود راه عاشقان صبـور　　قرب او را بجوی و باقی هل

جعفری باش ار خدا خواهـی
ور نه در هر طـریق گمراهـی

بند سوم

باز آن مرد پاك ربانی — سرور و رهنمای انسانی
این سخن راشنیدم ازدولبش — غفلت آرد بسی پشیمانی
باز رو کرد سوی من مقبل — گفت اگر در طریق جانانی
رهبرت کیست تاکه بشناسم — تا بدانم که را تو میخوانی
گفتم آنکس که نیست مانندش — زو بپا گشته این مسلمانی
یك بیك گفتمی عقاید خویش — گوش میداد مرد ربانی
تا که بردم نام حی قدیر — بر نهاد او بخاك پیشانی
خواستم تا بپرسم از او گفت — نشود فاش راز پنهانی
گفت من یك نصیحتی کنمت — نروی سوی جهل و نادانی
رهنمائی مرا نمود بسی — هر چه فرمود داشت برهانی
بین حضار عاشقی ناگه — مینمود این چنین غزل خوانی

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی

بند چهارم

بشنو این نکته‌ار خردمندی سخنی گویمت که بپسندی
بگسل از دل بندهای هوس تا به کی بینوا تو دربندی
شجر بی ثمر بباغ جهان هان نخوردی مگر تو پیوندی
گوچه‌داری همی زدانش وفضل در بهاء عمل چه ارزندی
آنچنان کن که بعد مردن تو مردمان تربت تو جویندی
صید دلها کنند در این عالم غیر دلدار را نجویندی
غیر درس محبت جانان نه بخوانند و نه بگویندی
سودها برده‌اند در این بازار عاشقان کشته‌اند به لبخندی
سر سودای او اگر داری به حقیقت همیشه خرسندی
اوچه خورشیدوعاشقان انجم دوراو چون فلك بگردندی
باز گوشم شنید نغمهٔ دل بینوا تا به کی تو در بندی

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی .

بند پنجم

تو ندیدی مگر که اعجازش — نشنیدی ز نای آوازش
اول و آخری ندارد او — نی سرانجام نیست آغازش
هر چه بینی دراین سرای کهن — سّر او باشد و همه رازش
عاشقان جان نموده‌اند فدا — چون‌که نبود کسی‌هم‌انبازش
کس نشد باخبر از این معنی — دیده کی دیده غمزه و نازش
بلبل‌از بوی گل کند مستی — چونکه‌گل‌گشته‌زبده‌دمسازش
هرسری راکه‌نیست سودایش — همجو گویی بپای اندازش
بسکه پیرایه‌بسته‌ای‌توبدین — نشناسی ببینی ار بازش
مرغ‌دین راتوبسته‌ای‌پروبال — بال بگشا وببین تو پروازش
تا بدین جا رسید صحبت او — گوش دادم به جملهٔ رازش
باز آمد بگوش نغمهٔ جان — پرده در پرده بود آوازش

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی .

بند ششم

گوش بگشا اگر تودین‌داری — دین حق را بکن همی یاری
پند مقبل شنو ز گوش یقین — حرف او را بدل تو بسپاری
عمرضایع مکن به‌بوالهوَسی — قدمی سوی جهل نسپاری
حافظ دین خوداگر باشی — نبری مال کس بعیاری
بارخودرابدوش‌خویش‌بکش — نشوی بر دگر تو سربـاری
علم و دانش ترا بود رهبر — در کف آور ز عقل معیاری
خانه‌رنگین مکن‌برای‌دگر — زر و سیم و درم تو بگذاری
چند فربه کنی‌تو این تن را — خانه‌ات گـور و طعمهٔ ماری
تخم نیکی‌فشان تو اندر دل — هرچه کشتی‌همان توبرداری
هست علم توبـا عمل تـوأم — گفتم این‌را وخود تومختاری
خواجه‌تاکی‌بخواب‌وغفلت‌در — هست اندر پـی تو بیداری

جعفری بـاش ار خدا خـواهی
ور نه در هر طریق گمراهـی .

بند هفتم

در خرابات ار تورا راهیست — رو بمیخانه بین عجب جائیست
شستشوئی کن وز جان بخرام — دیده بگشا ببین چه خرگاهیست
جامی از باده طهور بنوش — بی‌خود از خود بشو که آگاهیست
دیدهٔ دل گشا بهر سو بین — سوی کویش زهر طرف راهیست
بلبل از اشتیاق گل بنواست — از نوایش عجب نواهائیست
بر سر خم باده نوشان رو — همه سر مست عشق و غوغائیست
پای کوبان شدم در آن وادی — پیر دیدم به مجلس آرائیست
سعی کردم که ساغری گیرم — مست گشتم اگر چه رسوائیست
نغمهٔ ساز و بانك نوشا نوش — دل بگفتا کجا شکیبائیست
ذکر قدوس و بانك یاسبوح — راحت جان و روح افرائیست
عارفی با صدای دلکش خویش — گفت اینجا مقام آگاهیست

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی

بند هشتم

شور وغوغای عشق بر پا شد — موسی جـان بطور سینا شد
از دم نفخ جـبرئیل امیـن — متولـد زمـام عـیسی شـد
دم مقـبل چـون دم عـیسی — کر شنیدی و کـور بینا شد
متحیر درآن میان من ودل — طـوطی طبع باز گـویا شد
ساقی آمد به مجلس آرائی — باده از خم برطل و مینا شد
رطلهای گران همه بر دوش — اندر آن بزم شور وغوغاشد
درد نـوشی زبـادهٔ تـوحید — پای‌کوبان زخم‌چو جویا شد
باز مقبل چو در بیان آمد — نکته‌هائی به جمله گویا شد
نکته‌اش بود ای رفیق طریق — دل پـاکان بسوی یکتـا شد
داد دستـور مـقبل مجلس — جـان بـدستور در مصلا شد
چنك در ناله و فغان آمـد — این سخن نای جمله‌گویا شد

جعفری باش ار خـدا خواهـی
ور نه در هر طریق گـواهی .

بند نهم

تا که در دام عشق افتادم — این دل وجان خود بدو دادم
جلوه‌ها کرده بار هر جائی — دل و دیده به جلوه بگشادم
می‌وحدت بجام ساقی ریخت — کرد با قطرهٔ می ارشادم
پیش استاد عشق رفتم چند — از نخست داده‌این چنین یادم
چون شدم‌درطریق عشق‌روان — کرده دلدار عشق آزادم
دل‌ودین‌داده‌ام‌نخست‌بدوست — مرشد عشق کرده ارشادم
غم دیرینه دارم از هجرش — ترسم این غم کند چو بنیادم
شمع عشقم نموده او روشن — نتوان کرد خاموش هر بادم
پیر عشقم چورهبری بنمود — او نهاید براه امدادم
ای فدای تو باشد این جانم — سر بپایت چو گوی بنهادم
پیر دانا چنین نموده بیان — حمدلله که داده این یادم

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی

بند دهم

خویشتن را فدای جانان کن　　نفس بدخواه‌را تو زندان کن
درد داری برو طبیب بجوی　　درد دیرینه را تو درمان کن
کن‌تو تجدید عهد روز الست　　ای بلاگو تو باز پیمان کن
از من وما گذر تو ای ره رو　　جان ودل را فدای‌جانان کن
شب‌وروز تو بگذرد چون برق　　دل زکردار بد پشیمان کن
چون ایازی که بندهٔ شه شد　　خویشتن را رهین‌سلطان کن
در طلب باش و بندگی بنما　　لطف‌حق‌بین‌ودیده‌گریان‌کن
اول از خویشتن بشو فانی　　در بقا رو مسخر جان کن
سر سودای دوست ار داری　　کوشش عشق را دوچندان‌کن
چون محبان حقیقت‌اربکف　　عالم عشق را گلستان کن
این چنین گفته پیر راه نما　　تازه تازه‌نو تو ایمان کن

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی

بند یازدهم

ایکه درویش وخاکساری تو — در ره دوست بـردباری تو
خوش‌نمادل برو بسوی‌طریق — بهـر دلدار بی‌قـراری تو
رهبر خویش را اطاعت کن — ره رو کوی آن نگاری تو
رشتهٔ عشق را بگردن نـه — خـاکساری و جـانثاری تو
هست این‌ره‌طریق پرخطری — بحر توفان و درکناری تو
ایکه‌داری بدل‌محبت دوست — در امان رو که یار یاری تو
هرکه‌رانیست‌قرب‌حق‌حاصل — دل یکی دار گر هزاری تو
غیر فرمان حق مرو قـدمی — ار روی‌دا نکه شرمساری تو
به‌چه‌خوش‌گفت‌عارف‌حق‌بین — ار که گم گشته از تتاری تو
سر دلدار را تو فـاش مکن — همچو منصور یار داری تو
لعل شهباز خوش بیان‌فرمود — چونکه‌درویش‌خاکساری تو

جعفـری باش ار خدا خـواهی
ور نه در هـر طریق گمراهی

بند دوازدهم

ایکه مبهوت روی جانانی — در حرم محو روی سلطانی
قطب عالم بود امام زمان — هان چرا هرطرف تو حیرانی
جان بکف درطریق عشق روان — خاکساری و حق همی خوانی
از پی دوست میروی شب و روز — همچو گو در کمین چوگانی
طوسن عشق زیر پای مراد — سوی میدان عشق میرانی
میکنی طی طریق سیر وسلوك — گاه مبهوت و گاه حیرانی
داده دستور میر طاهر ما — در پی گنج شو بویرانی
خرد آنجا که بار اندازد — نبود عشق را پشیمانی
کاردانان عالم هستی — نروند در طریق نادانی
عهد روز الست بیاد آور — در بلا گفتنت گروگانی
لعل شهباز آن قلندر گفت — عارف و پای بند ایمانی

جعفری باش ار خدا خواهی
ور نه در هر طریق گمراهی

طریق کوی یار

کشکشان در کوی یارم می برند — عاقلان دیوانه وارم میبرند
چون شتر در زیر بار عشق یار — مست اویم بی مهارم میبرند
میثم تمار عشقم سر یار — گر بگویم سوی دارم میبرند
سر دل را آشکارا گر کنم — این جماعت سنگسارم میبرند
از فراق یار باشم بیقرار — بیقراران بیقرارم میبرند
دل بسوزد هر دم از آه جگر — همچو طفلان اشکبارم میبرند
جرعه نوش از باده وحدت شدم — این عسسها مست وارم میبرند
خوار وزار دل شدم ای عاشقان — چون اسیران خوار وزارم میبرند
دل چو مجنون واله لیلای خویش — لیلی دل از کنارم میبرند
کرده او آواره‌ام از آن دیار — بار دیگر در دیارم میبرند
چونکه دل بگذاشتم با یار دل — این چنین بی بند و بارم میبرند
چون شکستم عهد و پیمان الست — شحنه‌هایش شرمسارم میبرند

ناجیم لیکن اسیر دل شدم
همچو زنگی بنده‌وارم میبرند.

توسل بدرگاه حضرت مولی‌الکونین
علی علیه السلام

علی امام و رهبرم　　علی ولی داورم　　علی شفیع محشرم

منم منم گدای تو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

تو حیدری تو صفدری　　بملك‌دین‌تو مصدری　　توفاتح همه‌دری

منم منم گدای تو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

تو نور پاك ایـزدی　　تو شهسوار سرمدی　　تو ابن عم احمدی

منم منم گدای تو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

به‌عرشیان‌تومظهری　　به‌فرشیان‌تو رهبری　　زمهرومه‌توانوری

منم منم گدای تو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

کنم چونی نوای تو　　دلم شده سرای تو　　فـدای تو فـدای تو

منم‌منم گدای تو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

تراطلب‌کنم‌چوجان　　زدرگهت‌مرا مران　　توئی‌ولی انس‌وجان

منم منم گدای نو ـ گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی　　علی‌علی‌علی‌علی

بکوی تو سفر کنم بروی تو نظر کنم غمم ز دل بدر کنم

منم منم گدای تو - گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

شمس شریعتم توئی ماه طریقتم توئی نور حقیقتم توئی

منم منم گدای تو - گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

قلم توئی قدم توئی ولی ذوالنعم توئی امیر ذوالکرم توئی

منم منم گدای تو - گدای بینوان تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

صفای هر صفی توئی خیبر هرخفی توئی ولی‌حق علی توئی

منم منم گدای تو - گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

بدست توکتاب‌من تو واقف ازحساب من سؤال‌من جواب من

منم منم گدای تو - گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

نوای ناجی از علی صفای ناجی از علی وفای ناجی از علی

منم منم گدای تو - گدای بینوای تو

علی‌علی‌علی‌علی علی‌علی‌علی‌علی

از دعای خیر حقیر را فراموش نفرمائید
عبدالمولا

جعفری باش ار خدا خواهی
ورنه در هر طریق گمراهی

ترجیح بند منتخب از دیوان ناجی